

قنبر؛ دلباخته ولایت، شهید محبت

محمد رضا زاده هوش

درآمد

سال سالِ علی است ولی جای آنانی هم که به عبادت - از گونه نظر در صورت ولی خدا^(۱) - روزگار می‌گذرانده‌اند نیز هست؛ سلمان و بوذر و عمار و سرانجام غلام علی قنبر.

وی که زندگی‌اش به ظاهر و به باطن وقف علی و آل بود و مظلوم؛ مظلوم به مفهوم بی‌توجهی و کم‌عنایتی به شخصیت و هم به کلمه قنبر و ادامه این مظلومیت در طول اعصار و تاروی امروز.

مظلوم از برای آن که نه شعری به خاطرش سرودند و نه حماسه‌ای از برایش نگاشتند^(۲) و هر چند غلامعلی و غلام علی فراوان شد ولی کمتر کسی نام قنبر بر فرزندش نهاد و آنانی که نامشان قنبر بود کمتر نام آفریدند و در جریده مصلحان و محققان ذکری از ایشان نرفت و آن قنبر نامان انگشت‌شمار نیز خود مظلومی دیگر شدند^(۳)؛ نه کسی قلم بر ایشان لنگانید و نه خود قلم بر دوش بنان نهادند.

۱ - «النظر فی وجه علی - علیه السلام - عبادة» (ذخائر العقبی، ص ۹۵).

۲ - برای نمونه‌ای از این شاهنامه گونه‌های متشور که در قسمت‌های مختلف نقشی نیز به قنبر داده شده است؛ نگر: کلیات خاورنامه، کتابفروشی محمد حسن علمی؛ تهران.

۳ - نگر: قنبرعلی، جوانمرد شیراز، کنت گوینو، ترجمه و نگارش سید محمدعلی جمالزاده، کانون

این مظلومیت سالیان سال ادامه داشت تا از برکات روح قدسی آن شهید راه حلقه به گوشی علی، خامه نویسنده عاشق غلامی علی و غلام علی، علامه محمدرضا عبدالامیر انصاری، نخستین کتاب مستقل در باره قنبر را با نام **قنبر المذبوح** (۱) فی حب علی - علیه السلام - (۲) به زبان وحی نگاشت.

این کمین بنده نیز که همواره در پی شناساندن چهره‌های درخور توجه و کمتر مورد توجه بوده است، با در رسیدن سال «سلونی» آهنگ آن نمودم تا متن این کتاب محققانه را به دُرّ دری در آورم تا پارسی‌زبانان عربی‌گریز نیز از این ترجمان تحریرگونه استفادت برند و از چون اویی محروم نگردند؛ تقارن نام مترجم حقیر با آن نویسنده عظیم النظیر نیز گیرنده فال نیکی دیگر شد...

والسلام علی مولای قنبر و مولای مولای علی

* * *

روزی از روزهای جنگ مسلمانان علیه ساسانیان بود... سپاهیان مسلمان با کوله‌باری از غنایم جنگی از راه رسیدند و مانند همیشه گروهی ایرانیان گرفتار شده به همراه داشتند. آن‌ها را به اهل مدینه عرضه داشتند تا هر یک دوران اسارات خود را جایی بگذرانند....

در آن میان جوانی بود با موهای برآمده و زایده‌ای بر سرش که می‌گفتند پسرِ حمدان و از سخن‌گویان حکومتی بوده است. (۳)

سر به زیر افکنده و خود را از نگاه‌های پیروز شدگان جنگ می‌رهانید. ناگهان نگاهی محبت‌آمیز بر سرش سنگینی کرد، می‌خواست خود را پنهان سازد ولی غافلگیر شده بود. زیرچشمی بدان عرب نگرست، او هم جوانی بود با چشم‌هایی

→ معرفت، تهران، ۱۳۵۲ ش.

۱- اثبات الهداة، ۴/ ۵۴۹ و ۵/ ۱۱ / ارشاد القلوب، ص ۲۲۷، بحار الانوار، ۴۲/ ۱۲۶، مستدرک سفینه البحار، ۶۰۳/ ۸، و ارشاد، ص ۱۷۳.

۲- قنبر المذبوح فی حب علی - علیه السلام -، محمد رضا عبد الامیر الانصاری، مجمع البحوث الاسلامیة، مشهد، الطبعة الاولى، ۱۴۱۳ ه. ق.

۳- دایرة المعارف، ۱۰۳/ ۲۴.

مهربان ولی پرکشش. اندکی موهای جلوی سر را نداشت و آثار جنگ در چهره اش می نمود.

آن جوان عرب این جوان عجم را به غلامی اش برگزید. به این عزیز دیروز و ذلیل امروز کنیه ابوهمدان^(۱) بخشید و وی را قنبر نامید.

از آن پس همواره همراه و یا در یاد مولایش علی بود. خیلی زود با محیط خو گرفت و خیلی چیزها آموخت.

اجرای حدود الهی و تعزیرات حکومتی را برعهده گرفت و با این اجرای عدالت خود را در زمره عادلان وارد ساخت تا جایی که مولایش نیز به عدالتش گواهی داد.^(۲)

البته در این راه سختی ها دیده بود؛ از جمله مردی را قصاص نمود و سه تازیانه افزون تر بر وی نواخت و علی هر سه را با دست خود به وی باز زد.^(۳) و روزی که سهم زیادتری برای مولایش از بیت المال کنار گذاشته بود به سختی مورد عتاب و تنبیه لفظی علی واقع شد.^(۴)

ولی در مقابل این سختی ها بر کمالات و معلومات خود می افزود و روزبه روز پیشرفتی در خود حس می کرد و در می یافت که نیرویی غیبی وی را به سمتی می برد که همان شیعه علی بودن است؛ همان چیزی که هر کس را آن گونه نبود ولی ادعای آن داشت از منزل علی می راند و اجازه دیدار آفتاب به وی نمی داد، و سرانجام شیرینی این پیروزی را هنگامی چشید که علی خود شیعه اش نامید.^(۵)

از آن پس بود که سنگ صبور مولایش گشت؛ ناگفتنی ها را شنید و نادیدنی ها را

۱- الارشاد، ص ۱۷۳؛ بحار الانوار، ۱۲۶/۴۲.

۲- قضاء امیرالمؤمنین - علیه السلام -، ص ۲۰۵.

۳- وسائل، الشیعة ۱۸/۳۱۲، ۱۹/۱۳۷، کافی، ۲۶/۷؛ تهذیب، ۱۰/۴۸؛ بحار الانوار، ۳۱۲/۴.

۴- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۲/۱۹۹؛ بحار الانوار، ۴۱/۱۱۳؛ مناقب، آل ابی طالب/۲/۱۰۸؛ الفارات، ۵۵/۱.

۵- بحار الانوار، ۲۷/۱۰۹؛ تفسیر فرات، ص ۲۰۸؛ مشکاة الانوار، ص ۹۳؛ مشارق الانوار، ص ۴۸.

مستدرک سفینه البحار، ۶۰۲/۸.

دید. علی از ولایت اهل بیت می‌گفت؛ از ولایتی که اگر کسی آن را نشناسد هزاران سال عبادت سود ندهد و حتی اگر عمل هفتاد و دو نبی را بر خدا عرضه دارد باز ذره‌ای از آن مورد قبول نیفتد. در عوض، اگر یقین به ولایت خاندان رسول پیدا کند پسندیده‌تر از هزار سال نماز و روزه است. (۱) همان ولایتی که به اهل آسمان‌ها و زمین عرضه گشت، بر جنّ و انس و میوه‌های درختان و محصولات کشتزارها و... آن‌هایی که بر آن گردن نهادند پاک و پاکیزه و خوشمزه گشتند و آنانی که سر پیچیدند پلیدی و تلخی بر آنان روی نمود. (۲)

آری قبر با این معارف برآمد و دوستی‌اش هر روز و هر روز به علی و آلش افزون می‌گشت. حتی در دل شب با شمشیری برهنه سایه به سایه علی می‌رفت تا مبادا آسیبی بر مولایش رسد و او خفته باشد. (۳)

این دوستی از دو سو بود، مولا نیز به این غلام دل‌باخته عنایت داشت، برترین لباسی که مهیا بود را بر وی می‌پوشانید و خود فروتر از او می‌پوشید (۴) و همواره پوشاکی جوان‌پسند برایش می‌خرید و خوراکی لذیذ به او می‌خوارید.

اکنون قبر چیزهای زیادی آموخته است؛ دانسته است که با وجود آن‌که مولایش بر خلیفه کنونی برتری دارد باز وی خلافت غصبی را با چنگ و دندان گرفته و رها نمی‌کند، حتی حلّ مشکلات پیش آمده را به علی وامی‌گذارد و می‌گوید: «اگر علی نبود هلاک می‌شدم.» ولی باز از مسند خلافت پایین نمی‌آید و عذاب ابدی را برای خویش فراهم می‌کند. سرانجام مردی از ایران زمین دشنه بر او فرو می‌برد ولی باز هم به خانه نشینی مولا پایان نمی‌دهد.

خلیفه کنونی نیز نه بر قرآن می‌نگرد و نه بر سنت عمل می‌کند و نه بر کردار دو

۱- بحار الانوار، ۱۹۶/۲۷، جامع الاخبار، ص ۲۰۷.

۲- اختصاص، ص ۲۴۹؛ معجم رجال الحديث، ۸۵/۱۴.

۳- بحار الانوار، ۱/۴۱ و ۱۰۴/۵؛ مستدرک سفینه البحار، ۶۰۳/۸؛ توحید، ص ۳۳۸؛ تنقیح المقال، ۱۳۰/۲.

قاموس الرجال، ۲۹۰/۷، کافی، ۵۹/۲.

۴- بحار الانوار، ۹۳/۱۰۳؛ غارات، ۱۰۶/۱؛ مکارم الاخلاق، ص ۱۲۸؛ مناقب، ۹۷/۲؛ سیره الائمه الاثنی عشر، ۱۳۰۴/۱؛ مجالس السنیه، ۴۷۴/۱؛ کشف الغمّة، ۱۷۵/۱.

شیخ گذشته نظر دارد ولی او را نیز خونین می‌کنند و این بار مردم، خودجوش، علی را بر مسند می‌نشانند.

قنبر در پوست خود نمی‌گنجد، پرده‌دار مولا می‌شود،^(۱) به تنظیم ملاقات‌ها و حلّ و فصل مشکلاتی که از پس آن برمی‌آید می‌پردازد، چون گذشته در کار قضاوت یاری می‌رساند؛ از جمله آن که پادشاه روم از معاویه معنای لاشیء را پرسید، عمروعاص اسب خوبی را به جانب علی گسیل داشت. علی و قنبر به او برخوردند، علی به قنبر فرمود: با وی معامله کن! قنبر نیز بهای اسب را پرسید، شخص مأمور گفت: بهای این اسب لاشیء است. قنبر اسب را گرفت. مأمور گفت: پس بهایش چه می‌شود؟ علی وی را به صحرا برد و سراب را به وی نشان داد: ﴿يَحْسِبِ الظَّمَانُ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ سِوَاءَ﴾ این هم بهای اسب!^(۲)

قنبر هر روز به مسأله جدیدی برمی‌خورد. روزی ده نفر که علی را پروردگار خویش می‌خواندند خواستار ملاقات با خلیفه شدند. قنبر مولا را آگاه نمود و آنان وارد شدند و عرض کردند: تو خدا و پروردگار و روزی دهنده مایی!

علی: وای بر شما! چنین مگویید! من، علی، آفریده‌ای چون شمایم.

گفتند: نه، اشتباه می‌کنید! شما بودی که ما را آفریدی!

علی: توبه کنید! من و شما را خدای جهانیان آفریده است.

گفتند: از سخن خود دست نمی‌کشیم ای پروردگار ما!

علی، قنبر را به حاضر ساختن عده‌ای کارگر مأمور ساخت. کارگران حاضر شدند و مولا آنان را به کندن گودالی در زمین امر نمود. سپس هیزم و آتش در آن افکند و دوباره آن گروه غلات را به توبه فرا خواند اما فایده نداشت مولا نیز یک‌یک آنان را در آتش افکند و فرمود: هر گاه چیز ناروایی بینم؛ قنبر را فرا خوانم و آتش فروزان گردد.^(۳)

۱- التنبیه و الاشراف / ص ۲۵۸.

۲- مناقب، ۳۸۲/۲؛ قضاء امیرالمؤمنین - علیه السلام -، ص ۱۷۰، شماره ۹.

۳- معجم البلدان، ۹۳/۱؛ شرح نهج البلاغه، ۵/۵ و ۶ و ۱۱۹/۸؛ رجال کشی، ص ۳۰۷؛ معجم رجال

ولی این خوشی نیز چون تلخی‌های گذشته دیری نپایید. هنوز شیرینی خلافت مولایش را در کام داشت که شمشیر بدبخت‌ترین مرد روی زمین محاسن علی را به خون پیشانی‌اش رنگین ساخت. اشک از گونه‌هایش روان شده و بغض گلویش را گرفته بود و می‌گفت: مولای من! مولای من! مولای من! ای پدر حسین! ای کاش قبل از این مرده بودم! ای کاش...

قضایای بعدی از نظرش چون برق و باد گذشت: خاکسپاری مولایش، غصب خلافت توسط معاویه، قصاص ابن ملجم و... وقتی چشم باز کرد هنگامی بود که فرزند مولایش علی را زهر خورانیده بودند و پوستش به سبزی می‌گرایید و آماده شهادت و دیدار جدش، مادر و پدرش بود. وی را به نزد خود خواند تا وصیت کند؛
قنبر! نگاه کن! آیا پشت در مؤمنی غیر از اهل بیت ایستاده است؟
قنبر: خداوند و پیامبر و فرزند پیامبرش از من داناترند.

قنبر! برو و محمد حنفیه را نزد من آور تا وصیتم را درباره امام بعدی - برادرم حسین بن علی - به وی بگویم.^(۱)

پس از چندی شهادت حسن بن علی - علیه السلام - داغی دیگر بر دل قنبر نهاد. حال، وی شاهد است که بسیاری از یاران علی شهد شهادت می‌نوشند و قنبر نیز به جرم حق‌گویی به زندان می‌رود.
هنوز زندانی است که حسین بن علی در کربلا می‌رزد و دین را جاودانه می‌سازد؛ قیام توأین، نهضت مختار ثقفی و دیگر ندهای تشیع - هیچ کدام - را نمی‌بیند، تنها اطلاع وی از روزگار اخباری است که بین زندانیان می‌پیچد...

برای شهادتی که مولایش علی به وی وعده داده بود لحظه‌شماری می‌کند. سرانجام روزی که انتظارش را می‌کشید از راه می‌رسد. حجاج خواسته است نزدیک‌ترین دوست علی را از میان بردارد تا کمی آرام شود، و اطرافیان وی را به

→ الحدیث، ۱۴/۸۵؛ قاموس الرجال، ۷/۳۹۰؛ تنقیح المقال، ۲/۳۰؛ قضاء امیرالمؤمنین - علیه السلام -، ص ۲۳۷.

۱ - اعلام الوری، ص ۲۱۴؛ کافی، ۱/۳۰۱؛ بحار الانوار، ۴۴/۱۷۴.

قنبر رهنمون گشته‌اند.

حجاج: قنبر تویی؟ بنده علی؟

قنبر: بنده خداوندم و علی ولی نعمت من است.

حجاج: از دین علی بیزاری بجوی!

قنبر: اگر از آن دست کشم تو مرا به دین بهتری راهنمایی می‌کنی؟

حجاج: من تو را امروز می‌کشم، ولی چگونگی آن را به خودت واگذاردم.

قنبر: من نیز به اختیار خودت نهادم، زیرا هرگونه مرا به شهادت رسانی روزی به همان صورت به هلاکت می‌رسانمت و قصاص می‌کنم. و اما مولایم علی - علیه‌السلام - مرا خبر داده است که تو سر از بدنم جدا می‌سازی و بدین‌گونه مرا به شهادت می‌رسانی.

حجاج: سر از بدنش جدا سازید!...^(۱)

قنبر اکنون به آنچه که در جمل و صفین و نهروان با تلاش بسیار نرسیده بود رسید؛ پرواز در آسمان‌ها، شهادت، شهادت... .

این جاست که حیات ظاهری قنبر به پایان می‌رسد و آگاهی درباره زندگی وی در طول قرن‌ها کم و کمتر می‌شود. حتی آگاهی دقیقی از مکانی که پیکر پاکش را در آن جا به خاک سپردند وجود ندارد؛ عده‌ای مزار وی را در «حمص»^(۲) و گروهی در نجف در کنار کامیل بن زیاد - رحمه الله -^(۳) دانند.

فرزندان و کسانی که از نسل وی به وجود آمدند:

۱- احمد؛^(۴) ۲- سالم؛^(۵) ۳- عبدالله^(۶).

۱- بحار الانوار، ۱۱۲۶/۴۲؛ ارشاد، ص ۱۷۳؛ مستدرک سفینه البحار، ۶۰۳/۸؛ محجة البيضاء، ۱۹۸/۴

کشف القمّة، ۲۷۸/۱.

۲- معجم البلدان، ۳۰۳/۲.

۳- دایرة المعارف، ۱۰۴/۲۴.

۴- مائة منقبة، ص ۱۱۶۶؛ غایة المرام، ص ۵۸۶؛ تاریخ بغداد، ۲۱۰/۴.

۵- لسان المیزان، ۳۱۵/۶؛ میزان الاعتدال، ۴۵۹/۴؛ مناقب، ۲۸۲/۲.

۶- دایرة المعارف، ۱۰۳/۲۴.

این سه تن در تاریخ از فرزندان قنبر ثبت گشته‌اند و آنانی که از احفاد وی قلمداد گشته‌اند این هشت تن‌اند که نامشان در پی می‌آید:

- ۱- قنبر بن احمد بن قنبر، که از پدر و جدش حدیث روایت می‌کرده است. (۱)
- ۲- کثیر بن طارق ابوطارق القنبری، صاحب کتابی حدیثی بوده است. (۲)
- ۳- یَعْنَم بن سالم بن قنبر، که نامش را نعیم هم دانسته‌اند. (۳)
- ۴- عباس بن الحسن بن خُشیش القنبری، کنیه‌ای فضل داشته و از حاجب بن سلیمان المنبجی روایت کرده و محمد بن المظفر نیز از وی روایت کرده است. (۴)
- ۵- احمد بن بشر القنبری البصری، از بشر بن هلال الصّوّاف روایت کرده و پسرش بشر نیز از او روایت کرده است. (۵)
- ۶- محمد بن رَوح بن عمران القنبری، صاحب کنیه‌ای عبدالله و ساکن مصر بوده و در ماه ذی‌حجّه سال دویست و چهل و پنج هجری قمری دار فانی را وداع گفته است. (۶)
- ۷- محمد بن علی القنبری الهمدانی، وی از طایفه شاعران همدان در دوره معتمد بالله و مکتفی بالله است. حدیث نیز از صولوی روایت نموده و به تشیع شهرت داشته است. (۷)
- ۸- محمد بن صالح بن علی بن محمد بن قنبر الکبیر غلام حضرت رضا - علیه آلاf التحیه و الثناء - بوده و از آن حضرت حدیث روایت نموده است. (۸)

* * *

- ۱- مائة متقبه، ص ۱۶۶، بحار، ۱۱۷/۲۷؛ غایة المرام، ص ۵۸۶؛ تاریخ بغداد، ۲۱۰/۴؛ كشف الغمة، ۹۲/۱.
- ۲- رجال نجاشی، ص ۳۱۹؛ رجال ابن داود، ص ۲۸۰؛ منهج المقال، ص ۲۶۷؛ رجال العلامة، ص ۲۴۹؛ مجمع الرجال، ۶۸/۵.
- ۳- لسان المیزان، ۳۱۵/۶؛ میزان الاعتدال، ۴۵۹/۴.
- ۴- انساب، ۵۴۷/۴؛ تاج العروس، ۵۰۸/۳.
- ۵- انساب، ۵۴۷/۴؛ تاج العروس، ۵۰۸/۳.
- ۶- انساب، ۵۴۷/۴.
- ۷- انساب، ۵۴۷؛ اعیان الشیعه، ۴۲۶/۹؛ معجم الشعراء، ۴۲۳؛ تاج العروس، ۵۰۸/۳.
- ۸- کمال الدین، ص ۳۴۲.